

« جناب آقا »

صدر اعظم قاجار و نخست وزیر پهلوی

دکتر محمد نبی سلیم^۱

چکیده

یکی از سیاستمداران برجسته و صاحب نام دوره قاجاریه، میرزا حسن مستوفی الممالک است که به طور متناوب مسئولیت های وزارت و صدارت عظمی را بر عهده داشته است. خاندان مستوفی به صورت مستمر سمت مستوفی گری و سامان دهی امور مالیه را در اختیار داشته اند. تقوای سیاسی و میانه روی مستوفی الممالک، مورد توجه سیاست گذاران کشور بود و لذا نه تنها در دوران قاجار و مشروطه، بلکه در آغازین سال های پادشاهی نو پای پهلوی نیز باعث به دست گرفتن سکان هدایت دولت توسط مستوفی شد. نویسنده این مقاله می کوشد تا ضمن بررسی کارنامه سیاسی مستوفی در عصر قاجار، آخرین کابینه او در دولت پهلوی را نیز مورد بحث قرار دهد؛ تحلیلی که در ره یافتن به درک چگونگی رویکرد دولت مدرن پهلوی به طبقه روشن فکر سنتی مؤثر خواهد بود.

واژگان کلیدی: مستوفی الممالک، رضا شاه، نخست وزیری، مجلس شورای ملی.

۱. استادیار تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی شاهرود Mohsen1967@Gmail

مقدمه

تردیدی نیست که مقام وزارت نقش مهمی در سازمان دهی و تداوم حکومت های تاریخ ایران داشته است؛ به نحوی که حتی تا آغاز سده ۱۴ ه. ق، صدراعظم «شخص اول» خوانده می شد و رابط اصلی پادشاه با دولت و مردم بود. غالباً وزیران از بین خاندان های فرهیخته و دبیر مسلکی برگزیده می شدند که طبق آموزه های سنتی، به پیشه منشی گری و مستوفی گری مشغول بودند. نه تنها توانمندی آنان در امور ادبی، تحریر و محاسبه، بلکه آشنایی ایشان با تاریخ و فرهنگ ایران و پیوندهای شان با سایر کارگزاران و مردم، از جمله عواملی بود که پادشاهان را به استخدام آنها ترغیب می کرد. از این روی، جای شگفتی نبود اگر شاهان در نخستین مراحل تحکیم سلطه خویش از وجود رجال صاحب نام و متنفذ با تجارب چندین ساله اداری و سیاسی بهره می گرفتند. حتی با وجود سرشت متفاوت دولت پهلوی، نسبت به حکومت های قبل از خود، و برخورداری از بینش و ساختار مدرن (جدید)، مقامات عالی این نظام سیاسی نیز کوشیدند برای توجیه ثبات حاصل و رفع دغدغه های موجود، از عناصر دیوان سالار قدیم استمداد جویند.

یکی از این عناصر - که حضورش در بین گروه متجدد و جوان کارگزاران عصر پهلوی اول نامتجانس به نظر می آید - میرزا حسن مستوفی الممالک (۱۳۱۱-۱۲۵۳ خ) است؛ شخصیتی متعلق به طبقه سیاسیون محافظه کار و میانه رو، که از سنین نوجوانی وارد خدمات دفتری شده و به دفعات، مقام های مهم وزارت و صدارت را عهده دار گشته بود. او چهار بار در زمان قاجار و یک بار هم در دوران سلطنت پهلوی اول به مقام نخست وزیری رسید؛ تنها شخصیتی که در هر دو دوره قاجار و پهلوی به این مقام دست یافت. با این حال، کارنامه مؤثر و درخشانی از دوران صدارت خویش بر جای نگذاشت. اینکه چگونه، با وجود جوان گرایی و تجدد مآبی در دولت جدید پهلوی، از یک دولت مرد سالخورده و سنت گرا - که مصدر

خدماتی به دودمان پادشاهی پیشین بوده است - دعوت به همکاری شد ، جای بررسی دارد .

با عنایت به حساسیت این موضوع و با هدف درک تقابل یا تعامل نیروهای ستی و متجدد در ساختار جدید سیاسی، کوشش خواهد شد بر اساس شیوه پژوهش علمی و بر پایه استناد به منابع معتبر تاریخی ، مسئله تداوم اندیشه و منش کهن مدیریتی در ایران معاصر به بحث کشانده شود .

خاندان مستوفی

در ابتدا لازم است پیشینه خانوادگی و کارنامه پویش های سیاسی مستوفی مورد کند و کاو قرار گیرد . نیای خاندان مستوفی ، آقا محسن آشتیانی ، از بزرگان و ثروتمندان ناحیه عراق عجم بود که به دلیل کمک به کریم خان زند (۱۱۹۳-۱۱۶۳ ه.ق) ، مورد التفات دودمان زند قرار گرفت و از این رهگذر ، سه پسرش ، به نام های کاظم و هاشم و آقاسی ، وارد دستگاه دیوانی زندیه و سپس قاجاریه شدند . فرزند بزرگ تر ، میرزا کاظم ، با در اختیار گرفتن مسئولیت دیوان استیفاء ، لقب مستوفی الممالک گرفت و در دوره پادشاهی فتحعلی شاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۱۱ ه.ق) ، توانست فرزندان و بنی اعمام خویش را وارد نظام مالی و دیوانی حکومت کند و بعضی از مناصب و خدمات خاص دفتری و مالی را به شکل انحصاری برای خانواده و وابستگان خود درآورد (نک : نورائی آشتیانی و عبدلی آشتیانی ، ۱۳۸۶ : ۱۵-۱۴) .

پسر و جانشین میرزا کاظم ، میرزا حسن (۱۲۶۳-۱۱۹۴ ه.ق) نام داشت که در مقام مستوفی الممالکی حکومت محمد شاه (۱۲۶۴-۱۲۵۰ ه.ق) ، خدمات بسیاری به قاجاران انجام داد و جایگاه این خاندان را تحکیم بیشتری بخشید . از جمله در سفر محمد شاه به خراسان در ۱۲۵۲ ه.ق ، با پذیرایی مفصل از شاه (سپهر ، ۱۳۷۷ : ۶۵۲ / ۲) توانست زیر پای رقیبش میرزا ابوالقاسم قائم مقام را خالی سازد . از این رو ، پس از درگذشت میرزا حسن مستوفی در ۱۲۶۳ ه.ق ، فرزند وی میرزا یوسف با همان لقب

پدر ، بر جای پدر تکیه زد . در دوران وزارت میرزا یوسف بود که پایگاه « مستوفی الممالک محروسه ایران » ثبات بیشتری یافت ؛ به نحوی که به نوشته اعتماد السلطنه ، میرزا یوسف مستوفی الممالک « چنان اعتباری داشت که هر چه در روی کاغذ می نگاشت و به حضور می فرستاد، فوراً اعلیحضرت سلطانی آن را امضاء کرده می فرمودند هر چه آقا گفته و داده و کرده است ، صحیح است » (اعتماد السلطنه ، ۱۳۴۹ : ۲۸۳) .

اما درباره عنوان « آقا » که از القاب مصطلح در بین بزرگان خاندان مستوفی الممالک بوده است ، عموماً به داستانی اشاره می شود که نصرالله انتظام در خاطرات خود نقل کرده ، مبنی بر اینکه « .. حسن مستوفی و پدرش میرزا یوسف صدراعظم و جدش محمدحسین به آقا معروف بودند و سلاطین هم آنان را به همین عنوان می خواندند. وجه تسمیه این عنوان غیر معمول را معمرین و مطلعین چنین حکایت کرده اند : هنگامی که محمد شاه ولیعهد بود ... ، قائم مقام فراهانی به سمت پیشکاری عملاً ولایت می نمود و ضمناً مربی ولیعهد هم بود . روزی شاهزاده جمعی از جوانان یا کودکان همسال خود را به ناهار دعوت نمود . چون بی اجازه و تصویب قائم مقام به عمل آمده بود ، برای این که شاهزاده را گوشمالی دهد ، از پذیرایی مهمانان و فراهم آوردن وسائل ضیافت امتناع ورزید . ولیعهد که در مقابل مربی توانا ، یارای چون و چرا نداشت و پس خواندن مهمانان را مایه سرشکستگی می دید ، بیچاره ماند. میرزا حسین (مستوفی الممالک اول) پدر میرزا یوسف که از متمولین و سران دستگاه بود ، مدعوین ولیعهد را با خود او به خانه خویش برد و بساط ضیافت شاهانه گسترد . ولیعهد به پاس آن خدمت همه جا و به همه کس گفته بود این مرد به ما نان داد و آقای ماست . از این تاریخ عنوان و لقب آقا در آن خانواده باقی ماند . محمد شاه و ناصرالدین شاه ، میرزا یوسف را هم آقا خطاب می کردند . بعد از فوت میرزا یوسف با وجودی که پسرش میرزا حسن دوازده یا سیزده سال بیش نداشت ، باز

ناصرالدین شاه آن طفل خردسال را آقا خواند. مرحوم میرزا حسن مستوفی الممالک به این عنوان معنی داد و در تمام عمر به آقایی زندگی کرد « (انتظام، ۱۳۷۱: ۸۲-۸۱). نیز در باب نمود های آقا منشی خاندان مستوفی، دو دیدگاه نسبتاً متفاوت وجود دارد: در یک سمت، عبدالله مستوفی است که خود تعلق نسبی به این خانواده دارد؛ او اذعان دارد که صحت عمل میرزا یوسف مورد تصدیق دوست و دشمن بود و درستکاری او باعث تحمل وی از سوی ناصرالدین شاه می شد. هرچند مستوفی در جای دیگری می نویسد که شاه و درباریان بارها کوشیدند تا با تقسیم وظایف میرزا یوسف، از اقتدار وی بکاهند. چنان که نظیر چنین تلاش هایی، در دوران وزارت استیفاء فرزند او، یعنی حسن مستوفی، نیز اتفاق افتاد. اما میرزا حسن با رفتن به شکار و اذعان به قهر و دوری، مانع از تضعیف موقعیت اداری خویش می شد (مستوفی، ۱۳۴۱: ۳۱۷ و ۱۳۱ و ۱/۱۱۲). دیگری، حمید نیری، شرح حال نویس حسن مستوفی و باز هم از وابستگی نسبی به این خاندان است که تلاش دارد تا کارنامه درخشان و بی عیبی از میرزا یوسف مستوفی الممالک ارائه دهد و لذا از نفوذ مطلق میرزا یوسف بر ناصرالدین شاه (۱۳۱۳-۱۲۶۴ه.ق) و یا اقدامات عمرانی او در رساندن آب رود کرج به شهر تهران و ساخت ابنیه در دیگر مناطق کشور یاد می کند (نیری، ۱۳۶۹: ۲۲ و ۴۲-۳۸)؛ اقداماتی چون احداث مناطقی در شمال غربی دارالخلافه ناصری که به نام او و پسرش، یوسف آباد و حسن آباد نامیده شدند. تعلق خاطر وی به ملکداری تا بدان حد بود که به نوشته مُعیر الممالک، «درختان میوه باغ یوسف آباد را مستوفی الممالک به دست خود کاشته بود. میوه های آنجا در نوع خود بی نظیر بود و بهترین نوع انجیر در باغ پرورانده می شد» (مُعیر الممالک، ۱۳۶۱: ۴۶).

از سوی دیگر، یک پژوهشگر تاریخ معاصر بیان داشته که علاقه میرزا یوسف به کیمیاگری و فعالیتش در زمینه طالع بینی، می تواند یکی از اسباب توجه ناصرالدین

شاه به وی بوده باشد؛ در حالی که نویسنده دیگری از سیاست « با دوستان مروت ، با دشمنان مدارا » توسط میرزا یوسف یاد می کند (امانت ، ۱۳۸۴ : ۴۹۴ خان ملک ساسانی ، ۱۳۷۹ : ۱۷۸) . البته نگارنده اضافه می کند که نقش ثروت بی کران و اثرگذار یوسف خان را نیز نباید نادیده انگاشت . نمونه آنکه شماری از رجال سیاسی و فرهنگی عصر ناصری ، در اعتراض به وضعیت نابسامان آن روزگار و انتقاد از مسئولین دیوان و دربار و مستوفی الممالک ، پرده از زندگانی و کارنامه او برداشتند و در ۱۸ ذیقعده ۱۲۷۸ ه.ق ، در نامه سرگشاده ای به ناصرالدین شاه ، ضمن انتقاد از وضع جاری مملکت و ثروت اندوزی رجال حکومتی، به وجود ۳۰۰ اسب اصیل در اصطبل میرزا یوسف اشاره نمودند ؛ آن هم در شرایطی که افسران قشون حکومتی فاقد اسب و سلاح و مایحتاج بودند (امانت ، ۱۳۸۴ : ۵۰۹ ؛ نک : مجدالملک ، ۱۳۲۸ : ۲۸) .

باری ، به هر صورت ، با مرگ میرزا یوسف مستوفی الممالک در سوم رجب ۱۳۰۳ ه.ق و در ۷۶ سالگی ، ناصرالدین شاه دستور داد کلیه اموال و ماترک او تمام و کمال به اولادش سپرده شود و مقرر داشت که « پسر او را که باید جانشین پدرش در آتیه انشاء الله بشود ، به شما می سپارم که قرار تربیت او را در کمال دقت بدهید » (نیری ، ۱۳۶۹ : ۱۱۶) . البته ، این نکته که چرا شاه قاجار ، بنا بر سنت همیشگی ، دست کم بخشی از اموال و ماترک وزیر خویش را مصادره نمود ، خود جای بررسی دارد .

میرزا حسن مستوفی و آغاز خدمت

اما فرزند مشهورتر از پدر ، یعنی حسن مستوفی ، از بطن شکر خانم کردستانی ، در ۵ رمضان ۱۲۹۱ ه.ق در خانه پدری متولد شد . تحصیلات ابتدایی را تحت آموزش معلم سرخانه آغاز کرد و علاوه بر معلومات متداول روز ، صرف و نحو عربی و ادبیات و قسمتی از شریعات را تحت مراقبت و تربیت محمود خان ملک الشعراء یاد

گرفت . پس از مسافرت به اروپا هم ، زبان فرانسه را به خوبی فرا گرفت . ضمن آنکه به شعائر ملی و مذهبی احترام می گذاشت و به شطرنج و شکار و تعدد همسر و فرزند نیز علاقه زیادی داشت . (صفائی ، ۱۳۴۶ : ۴۹۵ ، ۵۰۱ و ۵۲۵) .

روز ۶ صفر سال ۱۲۹۹ ه.ق ، مصادف با روز تولد ناصرالدین شاه قاجار ، میرزا حسن مورد التفاتی ویژه قرار گرفت و جانشین پدرش شد : « جناب آقا میرزا حسن مستوفی الممالک... که تشریف شریف وزارت را بالوراثه ... پدر بر پدر از وزرای جلیل الشان و خدام صداقت نشان دولت جاوید ارکان هستند... چون آثار لیاقت و کیاست از ناصیه ایشان مشهود و در پیشگاه همایون شهریاری مکشوف افتاد... منصب مستوفی الممالکی و مرسومات این شغل نبیل را که موروثی این خانواده است ، در حق جناب معزی الیه اعطا و مرحمت فرمودند...» (باستانی راد ، ۱۳۵۴ : ۲۳۷ ؛ اعتماد السلطنه ، ۱۳۴۵ : ۱۳۸) . بدین ترتیب ، کودکی ۸ ساله ، رسماً کلیه مشاغل پدری را با پیشکاری میرزا هدایت الله وزیر دفتر ، بر عهده گرفت که تا سال ۱۳۱۸ ه.ق ، مقام مستوفی گری را عهده دار بود ، در حالی که عده ای از مستوفی ها و کارمندان با تجربه و قدیمی ناگزیر بودند در برابرش کرنش کنند (اعتمادالسلطنه ، ۱۳۴۵ : ۱۳۸) .

با شروع سلطنت مظفرالدین شاه (۱۳۲۴-۱۳۱۳ ه.ق) و تضعیف موقعیت رجال قدیمی ، که عمدتاً به علت نفوذ اطرافیان آذربایجانی شاه در دربار بود ، میرزا حسن از امور دفتری کناره گیری نمود و عازم اروپا گردید و مدت ۷ سال به سیاحت و تجارت سرگرم شد ؛ که در این راه ، بخشی از ثروت پدری را نیز در راه خوش گذرانی از دست داد . اما سرانجام با اتمام ثروت موروثی و به پیشنهاد یکی از درباریان به ایران بازگشت و در ۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۵ ه.ق ، به عنوان وزیر جنگ به کابینه امین السلطان راه یافت . او در کابینه های ناصرالملک قراقرلو و احمدخان مشیرالسلطنه نیز همین مقام را عهده دار بود . ولی پس از فتح تهران و سقوط محمد

علی شاه (۱۳۲۷-۱۳۲۴ه.ق)، مقام وزارت جنگ او به شغل اجدادی، یعنی وزارت مالیه (در کابینه سپهدار اعظم) مبدل گردید.

لازم به ذکر است که پیش از حضور مستوفی در دستگاه اداری مشروطه، اسمی از او در مجمع انسانیت مطرح است. البته، به نظر می آید این فعالیت حزبی تا حدودی از اقامت وی در اروپا تأثیر گرفته باشد. به نوشته *حبل المتین*، مورخ ۴ ذیقعدة ۱۳۲۵ ه.ق، مجمع انسانیت با زعامت مستوفی و شرکت اهالی تفرش و آشتیان در شوال ۱۳۲۵ ه.ق شکل گرفته بود (ستاد بزرگداشت یکصدمین سالگرد مشروطیت، ۱۳۸۵: ۲/۳). مع هذا، از سوی دیگر، گفته شده که در نیمه ۱۳۲۵ ه.ق، گروهی از مستوفیان و کارگزاران امور مالی با سرپرستی دکتر محمد مصدق، انجمنی با نام «انجمن استیفاء» تأسیس نمودند تا به فعالیت های حزبی و فرهنگی اقدام کنند. اما از آنجا که جماعت مستوفی در میان عوام و برخی گروه های اجتماعی، سوء شهرت داشتند و اتهام دزدی و مُعلق نویسی به آنها زده می شد، این تشکل نیم بند نتوانست همچون دیگر انجمن ها، نقش مهمی در مسائل سیاسی کشور ایفاء کند؛ خاصه که با بمباران مجلس به دست قوای قزاق، تشکیلات این انجمن مضمحل شد (خارابی، ۱۳۸۶: ۴۷۱-۴۶۸)؛ اما اینکه آیا مجمع انسانیت و انجمن استیفاء هر دو یکی می باشند و مستوفی با یک حزب سیاسی همکاری مستقیم داشته است یا خیر، به درستی مشخص نیست.

تجربه وزارتی مستوفی در کابینه های مختلف از یک سو، و نامزد شدن وی برای تصدی نیابت سلطنت احمد شاه از سوی اعتدالیون، که پایگاه معنوی و ویژه او را نشان می داد، باعث گردید تا سرانجام او در ۳۸ سالگی و در روز دوشنبه ۴ رجب ۱۳۲۸ ه.ق با حمایت دموکرات ها به مقام صدارت عظمی دست یابد (سپهسالار، ۱۳۶۲: ۲۸۴). به تعبیر یک محقق معاصر ایرانی، کابینه مستوفی که جوانان تحصیل کرده و دموکراتی چون قوام السلطنه، حسینقلی خان نواب و شهاب الدوله را در خود

جای داده بود ، « دولتی مشتاق خدمت بود» (نوائی ، ۱۳۷۰ : ۳/۱۹۰) . از این رو ، در ابتدا برای استخدام مستشاران خارجی و تسریع روند نوسازی ساختار اداری و اقتصادی کشور دست به اقدام زد ، اما به سبب التهاب فضای سیاسی کشور که ناشی از مداخلات بی جای بیگانگان و نیز دسته بندی گروه های داخلی و کشاکش احزاب و مجلسیان بود ، نتوانست بر بحران داخلی فائق آید ، به ویژه آنکه سرکوب مجاهدان تبریز و ترور تنی چند از رجال دموکرات و اعتدالی و حتی قتل وزیر مالیه دولت مستوفی ، اعتباری برای حفظ و بقای این کابینه یک ساله باقی نگذاشت .

با همه اینها ، در رمضان ۱۳۳۲ ه.ق بار دیگر مستوفی به صدارت رسید ، در حالی که احمد شاه (۱۳۳۴-۱۳۲۷ه.ق) تازه بر تخت شاهی جلوس کرده بود و مجلس شورای سوم نیز در شرف بازگشایی بود . اما در این زمان ، ایران در آستانه جنگ اول جهانی بود و با دخالت نیروهای انگلیس و روس و آلمان ، اوضاع به شدت رو به وخامت می رفت . گرچه دولت مستوفی بی طرفی ایران را در جنگ اعلام داشت ، ولی اقدام مذکور که از خرد سیاسی و بی طرفی محض کابینه او ریشه می گرفت ، هیچ ضمانت اجرایی نداشت و عملاً بی ارزش و غیرعملی می نمود ؛ با وجود این ، دولت مستوفی اقدامات ارزشمندی در خصوص برکنار نمودن برخی از عناصر بیگانه پرست و فاسد انجام داد .

مع هذا ، نقض بی طرفی ایران ، حضور سربازان روس و انگلیس و همچنین جاسوسان آلمانی و سپاهیان ترک ، کابینه را دچار تزلزل نمود (سپهر ، ۱۳۶۲ : ۱۵۱) و به دلیل خستگی مستوفی و مخالفت عوامل وابسته به بیگانه ، در ربیع الثانی ۱۳۳۳ ه.ق سقوط کرد. البته ، در سال های ۱۳۳۳ و ۱۳۳۶ ه.ق نیز مستوفی الممالک مسئولیت خطیر صدارت عظمی را عهده دار گردید ؛ لیکن این کابینه ها نیز ، همانند دیگر دولت های متزلزل و نارسای این دوران بحران زا ، نتوانستند منشأ اقدام مؤثر و ارزنده ای باشند . حتی گفته شده است کار به جایی کشید که یک بار مستوفی از

عوائد شخصی خویش حقوق وزیران کابینه اش را پرداخت نمود (آستانه ای ، ۱۳۶۷ : ۶۹۹) .

به طور کلی ، از جمله مهم ترین وقایعی که در دوره های صدارت مستوفی الممالک اتفاق افتاد ، می توان به موارد ذیل اشاره کرد : ترور آیت الله بهبهانی و علی محمدخان تربیت و صنایع الدوله ، وقوع جنگ جهانی اول ، اشغال بخش هایی از ایران توسط نیروهای اشغال گر ، تهدید پایتخت توسط نیروهای روسی و تعطیلی مجلس سوم ، بروز قحطی ، ترور نافرجام مدرس که مستوفی برای بهبود او تأکید بسیار کرد (صفائی ، ۱۳۴۶ : ۵۲۲) ، خلع سلاح مجاهدان مشروطه ، استخدام مستشاران خارجی ، رد پیشنهاد انگلیس برای تشکیل قوای متحدالشکل ، تأسیس ذوب آهن ، کتابخانه ملی ، قانون سربازگیری ، اصلاح حقوق مستخدمان دولت و کسر حقوق کارمندان دولت . ضمناً مستوفی الممالک در فاصله این دوره های صدارت نیز ، از مراکز سیاسی تصمیم گیری کشور به دور نبود و مکرراً در طول انتخابات مجالس شورای ملی ، به وکالت مردم تهران برگزیده می شد و حضوری همیشگی و مستمر در عرصه فعالیت های سیاسی داشت . بدین ترتیب ، وی تا قبل از مرگ ، بیش از ۱۵ بار عنوان وزیر و ۱۱ بار عنوان نخست وزیری (با احتساب دوره های ترمیم کابینه) دریافت داشت و بجز انتخابات مجلس هفتم ، که از مقام وکالت استعفا داد ، در تمامی ادوار هفت گانه مجلس شورای ملی ، نیز نمایندگی مردم تهران را عهده دار بود ، ضمن آنکه ارتباطات نزدیکی هم با محافل اداری و دربار داشت (بامداد ، ۱۳۴۷ : ۱/۳۱۹) .

کابینه نیم بند

در پی استیضاح دولت قوام و ابراز تمایل نمایندگان به صدارت مستوفی ، او در ۲۶ بهمن ۱۳۰۱ خ ، کابینه خود را به مجلس شورای ملی معرفی کرد . ظاهراً انتخاب مستوفی برای صدارت ، ترفندی بود برای جلوگیری از نخست وزیری سردار سپه ، و

گرچه اقلیت مخالف در مجلس به قوام تمایل داشت ، ولی با توجه به شرایط کشور در آستانه انتخابات دوره پنجم قانون گذاری و دشمنی هواخواهان سردار سپه با قوام السلطنه ، اقلیت می خواست از وجاهت ملی مستوفی - که مورد تأیید دوست داران رضا خان نیز بود - بهره گیرد . اما کابینه نو پا به علت گزینش محتاطانه تنها چند وزیر از سوی مستوفی الممالک ، به کابینه « نیم بند » شهرت یافت ؛ و با وجود ترمیم آن در اسفند ماه ، همچنان وضعیتی متزلزل داشت ؛ خاصه که عده ای می خواستند با خارج ساختن نخست وزیر از صحنه سیاسی از راه جنجال و تحریکات مختلف ، مقدمات صدارت قوام یا رضا خان را فراهم کنند . ولی اشکال آن بود که مستوفی به نجابت و تقوای سیاسی شهره بود و تهمت های ناروا به او نمی چسبید . از سوی دیگر ، گرچه برنامه مهم دولت مستوفی در زمستان ۱۳۰۱ خ ، تدارک انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملی بود ، ولی به دلایلی نامعلوم تعلل می کرد . این امر باعث شده بود تا روزنامه ها به دولت بتازند و آن را دولت خیمه شب بازی و وابسته بخوانند (اتحادیه ، ۱۳۷۵ : ۲۲۷ - ۲۲۶) . ملک الشعراى بهار فعال سیاسی آن روزگار نیز بر آن است که « در ظرف سه ماه دولت مستوفی با وجود مساعدت هایی که از طرف حزب اجتماعیون و سیاست شمالی با وی به عمل آمد و اقلیت هم نظر به عادت کردن به سیاست مثبت مزاحم دولت نبود ، کار زیادی انجام نداد » (بهار ، ۱۳۷۱ : ۱۳۰۷) .

در نتیجه ، رهبر اقلیت ، یعنی آیت الله مدرس ، در خرداد ۱۳۰۲ خ دولت را استیضاح نمود و طی نطق مفصلی (طاهری ، ۱۳۷۳ : ۳۲۰) « آقا » را قاصر دانست نه مقصر و این که « آقا را صاحب استعداد منع... نمی بیند . او مستوفی را با قوام مقایسه کرد و آن دو را به دو شمشیر تعبیر نمود و گفت مستوفی حکم شمشیر مُرُصع را دارد که باید در اعیاد و جشن ها و تشریفات آن را به کمر بست ؛ ولی قوام السلطنه چون شمشیر بُرنده ای است که در موقع رزم باید از آن استفاده نمود (ترکمان ، ۱۳۶۷ :

۴۳۲ و ۴۳۵ / ۱). در جلسه استیضاح ، هرچند محمد علی فروغی وزیر خارجه کابینه مستوفی ، در پاسخ به استیضاح سیاست خارجی دولت ، پاسخ مفصل و مستدلی به مدرس داد ، ولی مستوفی که در پی بهانه ای برای کناره گیری از کار بود ، با نطق کوتاه ولی معروفی ، و بدون اینکه منتظر رأی اعتماد و یا عدم اعتماد مجلس شود ، استعفاء داد . نصرالله انتظام در خاطرات خویش می نویسد که اصولاً مستوفی در مجالس عمومی بسیار کم سخن می گفت و اخلاقی خاص داشت ؛ ولی سخنرانی متین و بی پروای وی در جلسه مجلس شورای ملی ، روشی کاملاً مغایر با سنت همیشگی او یعنی خون سردی و متانت داشته است (انتظام ، ۱۳۷۱ : ۱۴۵) .

وی در این نطق اشاره کرد که تمایلی به خدمت ندارد و تنها به واسطه نظر شاه یا مجلس در امور وارد و یا از خدمت کناره جسته است . کابینه او هیچ قصوری مرتکب نشده است و بیانات استیضاح کنندگان نیز نشان گر آن است که حقیقتاً ایرادی به او ندارند ! سپس افزود : « می دانم وضعیات امروزه طوری است که اشخاصی امثال من ، اصلاً دخالتشان در امور چندان پیشرفتی ندارد و متأسفانه و بدبختانه در این مملکت هم اشخاصی می خواهند که داخل کار بشوند و آجیل هایی هم بگیرند و آجیل هایی هم بدهند . من نه می گیرم ، نه می دهم و اصراری هم ندارم ، و این ایام غنیمت مجلس را هم که شاید به عقیده بعضی ایام بره کشی فرض شود ، به اشخاصی که اشتهای دارند واگذار می کنم» (نیری ، ۱۳۶۹ : ۴۰۵) . وی در پایان اظهارات خویش گفت: هر چند هنوز بر من مسلم نیست که دولت در مجلس اکثریت نداشته باشد ، ولی به جهاتی که گفتم ، عتبه را می بوسم و از اینجا به حضور اعلیحضرت همایونی می روم و استعفای خود را تقدیم می کنم . این بگفت و از کرسی خطاب به پایین آمد و بی آنکه به جایگاه وزیران برگردد و منتظر جوابی از طرف مجلسیان بشود ، رو به همکاران خود کرد و گفت : آقایان وزراء بفرمایید ، و از تالار مجلس خارج شد .

این نطق گزنده و معنی دار، و سپس استعفاء سریع مستوفی، انعکاس عجیبی در کشور نمود. از جمله جماعتی از مردم علیه قوام السلطنه تظاهرات کردند و حتی میرزاده عشقی، شاعر جنجالی آن روزگار، شعری با این مضمون سرود که «مستوفی از آن نطق که چون توپ صدا کرد - مشت همه وا کرد، فهماند که در مجلس چهارم چه خبر بود - دیدی چه خبر بود؟» روزنامه ها نیز شدیداً به گروه اقلیت مجلس تاختند و از نیک خواهی و صداقت مستوفی تجلیل کردند (نوائی، ۱۳۷۰: ۶۵۲/۳).

البته، محمد تقی بهار بیان داشته است که چون دولت مستوفی در خصوص تظاهرات عوام بر ضد نمایندگان مجلس - که شماری از آنها در پارک، آقا مرده باد می گفتند! - اقدامی صورت نداد؛ اکثریت مجلس تصمیم گرفت کابینه مستوفی الممالک را استیضاح کند، و به باور همین نویسنده، در شرایطی که مذاکرات مودت با دولت شوروی ادامه داشت و هنوز مسائلی بر روی میز مذاکره باقی مانده بود، استیضاح دولت مستوفی ضرورت نداشت و بر خشونت و جسارت روس ها می افزود؛ اما «پافشاری و لجاج حزب مذکور [سوسیالیست ها] مقاومت مرحوم مستوفی را که خود بهتر از همه به این امور واقف بود، سبب گردید» (بهار، ۱۳۷۱: ۳۳۲-۳۳۱).

از سوی دیگر، به تعبیر ملک الشعراء، نطق مستوفی الممالک از متانت و آقایی به دور بود و نتیجه چنین خشونت کلامی آن شد که جناح اقلیت و طرفدار رضا خان، بعدها مشابه همین ادعاها را تکرار کردند و رجال مملکت و وکلای مجلس را به اختلاس و دزدی متهم نمودند. مضافاً اینکه بعدها مستوفی، با وجود آنکه خود شاهد چنین بره کشی ها و آجیل خوری هایی از سوی افراد نوخاسته دوره پهلوی اول بود، اعتراضی به دولت مردان زمانه ننمود (بهار، ۱۳۷۱: ۳۳۷/۱)!

جالب آنکه، پس از خروج مستوفی از صحنه، رضا خان تلاش نمود تا با دعوت اشخاصی چون او و دیگر رجال متنفذ و مجرب به هیئت مشاوران خویش، در صدد

تحبیب و جلب موافقت امثال مستوفی برآید؛ ولی هنگامی که در صدد اجرای نقشه خلع ید از قاجاریه و تصاحب تاج و تخت برآمد، با مقاومت منفی این دسته از روشن فکران سنتی روبه رو شد؛ به نحوی که مستوفی الممالک از آن به بعد دیگر در جلسات سیاسیون حاضر نشد و ماجراهای تشکیل مجلس مؤسسان و تاج گذاری رضا شاه در دوران خانه نشینی او انجام شد.

واپسین کابینه

پس از آنکه در روز چهارشنبه ۲۵ آذرماه ۱۳۰۴ خ رضا خان سواد کوهی، افسر بلندقامت دیویزیون قزاق دولت قاجار، بر سریر پادشاهی تکیه زد، رسماً دوران سلطنت جدیدی آغاز شد که به باور عامه کاملاً از دوران سلطنت دودمان عشیرتی قاجار متفاوت ارزیابی می شود. البته، دوران اقتدار رضا شاه را به دو دوره نخست وزیری و دوره سلطنت، و یا دو بخش سال های ۱۳۱۲-۱۳۰۴ خ، و سال های ۱۳۲۰-۱۳۱۲ خ، می توان تقسیم کرد (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۱۴۵)؛ و این نکته در درک تفاوت نگرش ها نسبت به جریان تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی حائز اهمیت است.

نکته در خور اعتناء آن است که برای مطالعه دقیق تحولات دوران پادشاهی رضا شاه، باید به خوبی از جریان هایی که به ظهور و صعود رضا خان در صحنه سیاسی کشور منتهی شد، آگاهی داشت. خاصه که بعضی از محققان، زیرکی و سیاست پردازی رضا خان را عامل ترقی و موفقیت او می دانند، و برخی دیگر، به تأثیرات روانی و اجتماعی و اقتصادی حوادث واپسین سال های سلطنت قاجاریه معتقدند و اذعان می دارند که سیاست منطقه ای انگلستان، ناتوانی قاجاریه، تمایل گروه ها به رهبری نیرومند و عوامل دیگر، به صعود و تعالی رضا خان مساعدت رسانید و بیش از هر چیز، عوامل زمان و تحولات عصر به یاری وی شتافت (کاتم، ۱۳۷۱: ۲۸۲؛ آپتن، ۱۳۵۹: ۸۰).

یکی از جهات تبیین این مسئله ، همسان سازی دولت نو پای رضا شاهی در تقابل سنت و تجدد ، بین دو گرایش میانه رو و تندرو است ؛ مسئله ای که از گزینش دولت مردان کهن سال و جوان در دولت پهلوی اول به خوبی هویداست . برای نمونه، باید به انتخاب کارگزاران جوان و متجددی چون فروغی و تیمورتاش در کنار جلب همکاری رجال سالخورده و سنت گرایی مانند مستوفی الممالک و مخبرالسلطنه یاد کرد . از همین روی ، در ۱۳۰۴ خ ، همزمان با جهش سردار سپه از منصب صدارت به مقام سلطنت ، او ادیب و سیاست مداری جوان و تجدد طلب را در رأس دولت قرار داد تا چهرهٔ خشن حکومتی را که به یاری نظامیان اداره می شد ، بپوشاند . البته ، در یک بررسی روان شناختی ، باید گفت که اطرافیان رضا شاه کسانی بودند که تا حدود زیادی از توانای های لازم در امور سیاسی ، نظامی و اداری برخوردار بودند و علی رغم وجود برخی نقایص اخلاقی و صفات نوکر مآبانه و خشن در شماری از ایشان ، مجموعاً از شایستگی فکری و عملی و قاطعیت لازم برای انجام امور و سازمان دهی کارهای سلطنت جدید برخوردار بودند . به عنوان نمونه ، تیمور تاش ، داور و فیروز و برخی دیگر از به اصطلاح « بازیگران عصر طلایی » ، نظام بوروکراتیک دولت مدرن را سازمان دهی و منظم کردند و برای نوسازی جامعه و تحکیم حاکمیت مرکزی و ایجاد پروژه های اقتصادی ، فعالانه کوشیدند (خلیلی خو ، ۱۳۷۳ : ۲۱۹) . حتی نظامیانی چون امیر احمدی ، یزدان پناه ، آیرم ، امیر خسروی ، و امثال آنها نیز با فرماندهی مدبرانه و بی رحمی و قاطعیت خویش توانستند به سرکوب شورش ها و حرکت های ضد حکومتی موفق شوند و نظم و امنیت مطلوب برای تحقق اهداف دولت را فراهم سازند . اینان و همچنین کادر اداری دولت ، مسئول برقراری نظامی بودند که رضاشاه بعداً به وسیلهٔ آن ، خود آنان را نابود کرد تا بتواند سلطهٔ فردیش را بر مردم و ساختار مدیریتی کشور تحمیل کند .

عکس العمل این افراد در مقابل اقدام رضا شاه ، یا خارج شدن از صحنه ، مانند خودکشی داور ، فرار آیرم ، انزوای دشتی (خواجه نوری ، ۱۳۵۷ : ۲۶ و ۱۰۰ و ۱۷۳)، یا له شدن ، زیر چرخ ارابه دیکتاتور ، همچون قتل تیمور تاش و سردار اسعد ، تبعید تقی زاده ، عزل معزز الدوله و دیگران بود . در کنار این خدمت گزاران جوان و فعال ، رژیوم رضا شاهی ، از نیروی شخصیت های متنفذ و صاحب نامی - که بر اثر تجارب مدیریتی در دوران پیشین به کاردانی و میانه روی شناخته می شدند- نیز بهره گرفت .

در سال های آغازین پادشاهی و تا زمانی که آخرین جلوه های سلطنت مشروطه در اثر گسترش مداخلات شاه از بین نرفته بود ، رضا شاه می کوشید در راستای جلب نظر افکار عمومی و تأمین رضایت احزاب و فعالان سیاسی ، از وجود رجال خوش نام و مجربی چون مستوفی الممالک در دستگاه خود بهره گیرد . البته ، نباید فراموش کرد که تا پیش از تحکیم اقتدار فردی رضاشاه در اواسط دهه ۱۳۱۰ خ ، این گروه از نخبگان اشراف زاده و دیوان سالار از دید سردار سپه ، گروهی اعیان زاده مبادی آداب و حافظ نظم بودند که به دلیل تعلقات خانوادگی ، قدرت مبارزه و ستیز با حکومت را نداشتند . مع الوصف ، آرزوی رضا شاه آن بود که برای تزیین منصب نخست وزیری دولت نوحاسته ، از رجال استخوان دار و خوش نامی استفاده کند که مردم آنها را به تجربه و میانه روی می شناختند . لذا ، مستوفی الممالک ، به عنوان یکی از گزینه های صدارت ، نظر شاه را به خود جلب نمود . به ویژه که به اعتراف رجال آن عصر ، رضا شاه همانند سلاطین قاجار ، مستوفی را « آقا » می خواند (بهبودی و دیگران ، ۱۳۷۲ : ۳۸۱) و کم تر پیش می آمد که وساطت یا تقاضای « آقا » را رد کند ؛ و مستوفی نیز با اعمال روش مدارا و رویه میانجی گری بارها بین شاه و مخالفین دولت ریش سفیدی کرده بود .

از طرف دیگر ، اپوزیسیون مجلس در غیاب افراد جسوری چون قوام ، مایل بود تا با علم کردن مستوفی ، جلو زیاده خواهی های خلاف قانون اساسی رضا شاه را بگیرد و از مداخله شاه در امور داخلی جلوگیری کند . لذا ، تأیید صدارت مستوفی ، ناشی از تمایل و تدبیر مدرس و اقلیت مجلس برای استفاده از وجود این رجل میانه رو و وجیه المله بود ، تا با فرستادن نخست وزیری چون مستوفی ، شاه را از مداخله در امور قوه مجریه منع نمایند ؛ بالاخص با توجه به عدم وابستگی مستوفی به روس ها یا انگلیسی ها ، برخی اقدامات اصلاحی مورد نظر اقلیت را تحت حمایت دولت وی محقق سازند . در نتیجه ، با وجود تردید مستوفی از پذیرش منصب نخست وزیری ، وی با اصرار اقلیت این مقام را پذیرفت و حتی زمانی که دکتر مصدق با وزرای پیشنهادی دولت در مجلس مخالفت نمود ، مدرس و جناح اقلیت به دفاع از کابینه مستوفی همت گماشتند و مانع از کناره گیری او از خدمت شدند (ر.ک : هدایت ، ۱۳۴۴ : ۳۷۲) .

در نتیجه ، مدرس از یک سو ، و تیمور تاش از سوی شاه ، طی ملاقات های مکرر ، مستوفی را به پذیرش مقام صدارت ترغیب کردند ، و چون رضا شاه قول داده بود که در انتصاب وزرا مداخله نداشته باشد ، مستوفی توانست در خرداد ۱۳۰۵ خ از مجلس رأی اعتماد بگیرد ؛ هرچند که مصدق با پرخاش به وزرای مالیه و جنگ ، یعنی فروغی و وثوق الدوله ، و رد صلاحیت آنان ، قصد منصرف کردن وکلا از کابینه فوق را داشت ؛ ولی همراهی جناح اقلیت و اکثریت که از سوی مدرس و رضاشاه به حمایت از مستوفی الممالک مجتمع شده بودند ، کار را به نفع مستوفی تمام کرد . حتی شاه برای وانمود کردن به عدم مداخله اش در امور کابینه جدید ، عازم خارج از شهر شد و شاید به همین دلیل نیز ، دربار نتوانست در انتخابات مجلس ششم تأثیر بگذارد (مکی ، ۱۳۶۲ : ۴/۱۰۵) .

روز چهاردهم خرداد ۱۳۰۵ خ، تیمور تاش وزیر دربار به خانه مستوفی رفت و بعد از مدتی گفتگو، او را به قبول مسئولیت نخست وزیری راضی کرد. رضا شاه نیز خوشحال شد و بلافاصله به فروغی نخست وزیر وقت تکلیف استعفا نمود. البته، مستوفی خواستار آزادی عمل خود در انتخاب وزیران بود و رضا شاه نیز او را به استثنای وزارت جنگ، که به فروغی واگذار کرده بود، آزاد گذاشته بود. سرانجام، عضو سرشناس خاندان مستوفی های دیوان سالار، روز ۲۲ خرداد ۱۳۰۵ خ، اعضای کابینه خود را به شاه معرفی کرد. کابینه ششم او در شرایطی تشکیل می شد که مجلس دوره پنجم خاتمه یافته و انتخابات مجلس ششم در جریان بود. لذا، چون کابینه در دوره فترت مجلس پنجم و ششم تشکیل شده بود، در هنگام تأسیس دوره ششم در تیر ماه ۱۳۰۵ خ، طبق سنت پارلمانی، استعفاء داد تا با شروع مجلس جدید، مجدداً رأی اعتماد بگیرد.

مجلس ششم، پس از انجام گرفتن انتخابات تهران، که در نتیجه آن مشیرالدوله، مؤتمن الملک، دکتر مصدق، مدرس، ملک الشعرای بهار و همچنین خود مستوفی الممالک به نمایندگی مجلس انتخاب شده بودند، افتتاح شد. در ابتدا مستوفی اعلام داشت که برای ادامه خدمت در مقام نخست وزیری آمادگی ندارد. در نتیجه، مجلس به صدارت مؤتمن الملک رأی تمایل داد. اما وقتی مؤتمن الملک هم از قبول نخست وزیری خودداری نمود، مجلسیان به پیشنهاد مدرس بار دیگر به نخست وزیری مستوفی رأی دادند. رضا شاه هم دوباره تیمور تاش را نزد مستوفی فرستاد و از او خواست که دولت را تشکیل دهد. اینجا دیگر مستوفی الممالک چاره ای جز قبول مسئولیت نیافت و کابینه جدیدش را معرفی کرد. هیئت دولت جدید او عبارت بودند از: فروغی وزیر جنگ، وثوق الدوله وزیر عدلیه، محتشم السلطنه اسفندیاری وزیر مالیه، علیقلی انصاری وزیر خارجه، مخبر السلطنه هدایت وزیر فواید عامه، محمود

علامیر وزیر داخله ، احمد بدر وزیر معارف ، و احمد اتابکی وزیر پست و تلگراف (دفتر ریاست جمهوری ، ۱۳۷۸ : ۱۴۶-۱۴۵) .

بدین گونه ، ششمین و آخرین دورهٔ نخست وزیری میرزا حسن مستوفی الممالک در بهمن ۱۳۰۵ خ ، آغاز شد و قریب یک سال به طول انجامید . دوره ای که طی آن ، برخی از مهم ترین اقدامات دوران سلطنت رضا شاه ، نظیر ایجاد تشکیلات جدید دادگستری ، لغو کاپیتولاسیون و مقدمات احداث راه آهن سرتاسری ، شکل گرفت . جز این ، کارنامهٔ کابینه هم تا حدودی مثبت به نظر می رسد: همدردی با مسلمانان جهان در اعتراض به اقدامات وهابیان در عربستان ، ایجاد کتابخانهٔ وزارت معارف که بعدها به کتابخانهٔ ملی مبدل شد ، الغای کاپیتولاسیون ، ارائهٔ طرح راه آهن سراسری و اقداماتی دیگر ، که در چنان شرایطی حائز اهمیت می نمود .

با وجود این ، افزایش اختیارات رضا شاه در امور وزارت جنگ (که پرده از اسرار زیادی بر می داشت) ، پرسش فراکسیون های اتحاد و آزاد در مورد ابلاغ نامهٔ دولت به کمپانی نفت جنوب ، و سرانجام اعتصاب کارکنان دولت در اردیبهشت ماه ۱۳۰۶ خ ، به علت کسری و تغییر میزان حقوق کارمندان- که به تظاهرات در جلو مجلس شورا انجامید- (مکی ، ۱۳۶۲ : ۲۸۸-۲۴۱ / ۴) ، همه دست به دست هم داد تا کار کابینهٔ مستوفی را به اتمام برساند . دلایل نمایندگان خواهان استیضاح عبارت بود از اینکه چرا دولت مستوفی بدون اجازهٔ مجلس نامه ای به کمپانی نفت جنوب نوشته است . همچنین ، عدم توجه کابینه به اصلاح امور تجاری ، تشکیل محکمه در عدلیه ، استرداد اموال نایب حسین کاشی و پسرش ، و نیز بی توجهی به حل مشکلات امور قضایی و فلاحتی ، از دیگر دلایل اعتراض نمایندگان به دولت مستوفی بود .

البته ، برای درک دیگر جنبهٔ پنهان مسئلهٔ استیضاح ، باید به بازی گری تیمور تاش ، وزیر دربار رضا شاه ، توجه داشت . همچنان که در استعفای ناگهانی فروغی از

نخست وزیری هم ، او احتمالاً نقش تعیین کننده ای بر عهده داشته است ؛ خاصه که وی فروغی را مانع پیشرفت مقاصد خود می دانست و از خصوصیات اخلاقی و زود رنجی مستوفی الممالک نیز به خوبی آگاه بود ؛ لذا ، می دانست که دوران زمام داری «جناب آقا» مدت زیادی نخواهد پایید و سرانجام اختیار کلیه امور به دست خود او خواهد افتاد . به شهادت یحیی دولت آبادی ، زمانی که مشخص شد در برابر تحکم و ریاست طلبی تیمور تاش ، مستوفی باید نقش آلت فعل داشته باشد ، عمر کابینه او به پایان رسید ؛ زیرا « هر کس به اسم ریاست دولت باشد ، ناچار باید مطیع اوامر تیمور تاش ... بوده باشد» (دولت آبادی ، ۱۳۶۲ : ۳۹۲-۳۹۱ / ۴) .

در نتیجه ، در پشت پرده استیضاح از دولت مستوفی ، دست وزیر دربار و وزیر مالیه ، نصرت الدوله فیروز ، دیده می شود که می خواستند با بهانه کردن موضوع ایجاد محاکم مالیه - که توسط آرتور میلسپو مستشار آمریکایی مالیه ایران مطرح شده بود- دست ناظرین حسابرس خارجی را از حوزه امور مالی کوتاه سازند ، تا نظارتی برخرج تراشی های لجام گسیخته دربار پهلوی نباشد ؛ شاهد مدعا ، برکناری میلسپو مدت کوتاهی پس از سقوط مستوفی است (بی نا ، ۱۳۸۱ : ۳۴ ؛ اتحاد ، ۱۳۲۸ : ۱۰۲) . مستوفی در نخستین کابینه اش به استخدام مستشاران خارجی برای اصلاح امور مالی کشور همت گماشته بود ! البته شخص رضا شاه هم در قضیه کنار زدن هیئت میلسپو نقش داشته و این را مخبر السلطنه هم شهادت داده است : « شاه مایل به [تجدید کترات] میلسپو نیست... مستوفی علی الظاهر موافق نیست ، مداخله تیمور تاش هم نامطبوع است» (هدایت ، ۱۳۴۴ : ۳۷۳) .

علی ای حال ، سرانجام ، جلسه استیضاح در مورخه ۹ بهمن ۱۳۰۵ خ ، تشکیل شد و مستوفی به این بهانه که نمی خواهد باعث کشاکش دولت و مجلسیان شود ، از صدارت استعفاء نمود . با وجود دفاع جراید از وطن خواهی و تقوای سیاسی مستوفی ، سرانجام در ۱۲ خرداد ۱۳۰۶ خ ، صدر اعظم ۵۵ ساله از دفتر کارش به

خانه رفت و برای همیشه از کارهای سیاسی دوری جست؛ گرچه احترام سابق خود را به عنوان یک رجل وجیه المله و میانجی متنفذ، تا پایان عمر دارا بود.

فرجام یک زندگی

روز ششم شهریور ۱۳۱۱ خ، میرزا حسن مستوفی الممالک در سن ۶۰ سالگی درگذشت و در مقبره خانوادگی خود در دهکده ونک تهران به خاک سپرده شد. به نوشته مهدی بامداد، در اطراف مرگ این شخصیت نامدار سیاسی - که در یک مهمانی ناگهان سخته کرد و درگذشت - خیلی حرف ها زده شد، و چون آن دوره عملیات خیلی سری انجام می یافت، کسی از قضیه سر در نیاورد و حقیقت امر معلوم نگردید. ولی تردید در مورد اینکه مستوفی الممالک به طور طبیعی نمرده باشد، بی معنی به نظر می رسد (بامداد، ۱۳۴۷: ۳۲۱/۱).

مخبر السلطنه هدایت درباره مستوفی چنین قضاوت می کند: «مختصر بگویم میرزا حسن مستوفی الممالک رحمت الله علیه مردی بود رئوف، مهربان، در دوستی ثابت و از دشمنی رو گردان. بدی می دید، خوبی می کرد. مناعت داشت، اما تکبر نداشت. گفتند کم اراده است، اراده و ثبات رأیی که او در جنگ بین الملل در مقابل سفارتین به ظهور رساند، در قوه هیچ یک از رجال قوم نبود» (هدایت، ۱۳۴۴: ۳۹۴). نصرالله انتظام هم می نویسد: «یکی از کسانی که به هیچ وجه پای بند قیود اشرافیت نبود و برای احدی شخصیت قائل نمی شد، رضا شاه بود. باز وقتی همین مرد با مستوفی روبه رو می شد، منتهای احترام را به جا می آورد و در سال آخر عمر مستوفی که میانه شاه با او به هم خورده بود، اسمش از فهرست مدعوین به سلام و دربار حذف کرد تا دیگر چشمش به او نیفتد، چه می دانست که اگر ملاقات دست دهد، قادر به اینکه رفتاری که با دیگران می کرد، با او بکند نیست و حال اینکه با قدرت مطلقه ای که داشت، اگر اسائه ادبی می کرد آب از آب تکان نمی خورد.... سخاوت و دست و دل بازی او که گاهی به حد افراط می رسید معروف همگان

است.... بر اثر این گشاده دستی دارایی پدر را که به روایت اعتمادالسلطنه از قول میرزا عیسی وزیر (شوهر خواهر میرزا یوسف) به دو کرور ، یعنی یک میلیون تومان هشتاد سال قبل... تخمین شده بود ، تقریباً تمام کرد و تنها چیزی که برای او باقی ماند ، همان وجهه ملی بود « (انتظام ، ۱۳۷۱ : ۸۵ و ۸۲) .

اشخاص دیگری هم مستوفی را مردی رئوف ، بی تکبر ، تودار و ملایم معرفی کرده اند (نیری ، ۱۳۶۹ : ۴۷۵) ، که در دوستی ثابت قدم و دارای مناعت طبع بود . ایرادی جز بی حالی و محافظه کاری یا زودرنجی نداشته است و از مال دنیا چیز زیادی ، جز چند قطعه زمین ، به ارث نگذاشت (صفائی ، ۱۳۴۶ : ۵۲۶) . گرایش های موقتی مستوفی به سیاست روس ها یا آلمان ها در ایران در ادوار مختلف هم ، نشان از وابستگی او به بیگانگان ندارد و تنها از ذهنیت وی برای بهره گیری از همسویی با قدرت های متنفذ برای حفظ منافع ملی سرچشمه می گیرد .

نتیجه گیری

در شرایطی که نهضت مشروطه با هدف پایان دادن به عمر حکومت استبدادی و برپایی نظام مردم سالار و متکی بر قانون اساسی ، فضای سیاسی و اجتماعی ایران سده ۱۴ق / ۲۰ م را ملتهب ساخته بود ، بخشی از نیروهای محافظه کار و اعتدالی با آرزوی رویکرد به استقرار آرامش ، اما بدون آگاهی از چگونگی ایجاد ثبات و تحقق آرمان های ملی ، به جانب دولت تجدد خواه پهلوی گرایش یافتند . سیاسیون سالخورده و مجرب در کنار نخبگان جوان و ترقی خواه طرفدار رضا شاه ، از موجودیت این نظام نو پا دفاع کردند و تا پیش از آغاز دوره خود کامگی مطلق شاه از توانمندی های خویش برای تطابق این دولت جدید با شرایط موجود و در نتیجه تحکیم پایه های اقتدار آن در سطوح مختلف داخلی مایه گذاشتند . در حقیقت ، آرزوی دولت مردان باسابقه برای استقرار حاکمیت متمرکز و مقتدر ملی ، باعث شد تا این بخش از نخبگان سیاسی ، علی رغم عدم اعتقاد و جسارت در مبارزه با سیطره

روزافزون حاکمیت ، تجربه و توان خویش را در خدمت اهداف دولت نخواستند پهلوی درآوردند. با وجود این ، کابینه ششم میرزا حسن مستوفی الممالک که با هدف میانجی گری بین تمایلات فزون خواهانه رضا شاه و علائق دموکراتیک و مبارزه جویانه اپوزیسیون مجلس شورای ملی شکل گرفته بود ، هر چند کارنامه نسبتاً مثبتی از خود بر جای گذاشت ، اما نشان داد که در تقابل بین دو جناح سنتی و متجدد درون حاکمیت ، گروه جوانان تندرو و تجدد طلب قادر به تقابل یا حتی تعامل با رجال لیبرال و سنت گرایان ملی و مذهبی نیستند . از این رو ، مشارکت رجال متشخص و نیکنامی چون مستوفی ، ضمن آنکه توانست حتی در دوران اقتدار رو به افزایش رضا خان نیز منشاء خدماتی شود ، باعث گردید تا زمینه فعالیت و مشارکت تدریجی شماری از دست پروردگان خاندان قاجار در دستگاه دولت نخواستند پهلوی فراهم شود . نمونه این ارائه خدمت را در کسانی چون مخبرالسلطنه هدایت ، فروغی ، حسین علاء ، ابراهیم حکیمی و دیگر سیاستمداران صاحب نام عصر پهلوی می توان دید.

کتابنامه

۱. آپتن ، جوزف . ۱۳۵۹ ، *نگرشی بر تاریخ ایران نوین* ، ترجمه یعقوب آژند ، تهران ، نیلوفر .
۲. آستانه ای ، مهدی . ۱۳۶۷ ، « درباره مستوفی الممالک از زبان مجدالسلطنه » ، *مجله آینده* ، س ۱۴ ، ش ۹ تا ۱۲ ، تهران ، آذر و اسفند .
۳. اتحاد ، کاظم . ۱۳۲۸ ، «تاریخچه مستشاران آمریکایی در ایران» ، *سالنامه دنیا* ، س ۵ .
۴. اتحادیه ، منصوره . ۱۳۷۵ ، *مجلس و انتخابات از مشروطه تا پایان قاجار* ، تهران ، نشر تاریخ ایران .
۵. اعتماد السلطنه ، محمدحسن خان . ۱۳۴۵ ، *روزنامه خاطرات* ، به کوشش ایرج افشار ، تهران ، امیرکبیر .
۶. _____ . ۱۳۴۹ ، *صدرالتواریخ* ، تصحیح محمد مشیری ، تهران ، وحید .

۷. امانت، عباس. ۱۳۸۴، *قبله عالم*، ترجمه حسن کامشاد، تهران، نشر کارنامه، چ ۲.
۸. انتظام، نصرالله. ۱۳۷۱، *شهریور ۱۳۲۰ از دیدگاه دربار، خاطرات نصرالله انتظام*، به کوشش محمدرضا عباسی و بهروز طیرانی، تهران، سازمان اسناد ملی، چ ۲.
۹. باستانی راد، حسینقلی (گردآورنده). ۱۳۵۴، «سواد فرمان لقب مستوفی الممالکی»، *فصلنامه گوهر*، تابستان، تهران، س ۳.
۱۰. بامداد، مهدی. ۱۳۴۷، *شرح حال رجال ایران در قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴*، ج ۱، تهران، زوار.
۱۱. بهار، محمدتقی ملک الشعراء. ۱۳۷۱، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*، ج ۱، تهران، امیرکبیر، چ ۴.
۱۲. بهبودی، سلیمان و دیگران. ۱۳۷۲، *رضاشاه، خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی و...*، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، تهران، طرح نو.
۱۳. بی نام. ۱۳۸۱، *نصرت الدوله و میلسپو، پایان مأموریت آمریکایی ها در ایران*، به کوشش ناصرالدین پروین و محمد رسول دریاگشت، تهران، اساطیر.
۱۴. ترکمان، محمد. ۱۳۶۷، *مدرس در پنج دوره تقنینیه*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۵. خارابی، فاروق. ۱۳۸۶، *انجمنهای عصر مشروطه*، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۱۶. خان ملک ساسانی، احمد. ۱۳۷۹، *سیاستگران دوره قاجاریه*، تهران، مگستان.
۱۷. خلیلی خو، محمدرضا. ۱۳۷۳، *توسعه و نوسازی ایران در دوران رضا شاه*، تهران، دانشگاه بهشتی.
۱۸. خواجه نوری، ابراهیم. ۱۳۵۷، *بازیگران عصر طلایی*، تهران، جاویدان.
۱۹. دفتر ریاست جمهوری. ۱۳۷۸، *دولتهای ایران*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۲۰. سپهر ، احمد علی . ۱۳۶۲ ، *ایران در جنگ بزرگ* ، تهران ، ادیب ، ج ۲ .
۲۱. سپهر ، محمد تقی خان . ۱۳۷۷ ، *ناسخ التواریخ* ، ج ۱ ، تصحیح جمشید کیانفر ، تهران ، اساطیر .
۲۲. سپهسالار ، محمد ولی خان . ۱۳۶۲ ، *یادداشت‌های سپهسالار تنکابنی* ، به کوشش جهانگیر تفضلی ، تهران ، نوین .
۲۳. ستاد بزرگداشت یکصدمین سالگرد مشروطیت . ۱۳۸۳ ، *یومیۀ حبل المتین* ، ج ۲ ، تهران ، دانشگاه تهران و مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی .
۲۴. صفائی ، ابراهیم . ۱۳۴۶ ، *رهبران مشروطه* ، تهران ، جاویدان .
۲۵. طاهری ، صدرالدین . ۱۳۷۳ ، *تحلیلی از زندگی سیاسی مدرس* ، تهران ، رسا ، ج ۲ .
۲۶. کاتم ، ریچارد . ۱۳۷۱ ، *ناسیونالیزم در ایران* ، ترجمۀ فرشته سرلک ، تهران ، گفتار .
۲۷. کاتوزیان ، محمدعلی . ۱۳۷۳ ، *اقتصاد سیاسی ایران* ، ترجمه، محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی ، تهران ، مرکز .
۲۸. مجد الملک ، میرزا محمد . ۱۳۲۱ ، *رساله مجدیہ* ، به کوشش سعید نفیسی ، تهران ، چاپخانه بانک ملی ایران .
۲۹. مستوفی ، عبدالله . ۱۳۴۱ ، *شرح زندگانی من یا تاریخ اداری و اجتماعی ایران* ، ج ۱ ، تهران ، زوار .
۳۰. معیر الممالک ، دوستعلی ، ۱۳۶۱ ، *رجال عصر ناصری* ، تهران ، نشر تاریخ ایران .
۳۱. مکی ، حسین ، ۱۳۶۲ ، *تاریخ بیست ساله ایران* ، ج ۴ ، تهران ، نشر مؤلف .
۳۲. نورائی آشتیانی ، محمدعلی و اسدالله عبدلی آشتیانی . ۱۳۸۶ ، *آشتیان به روایت تصویر و سند* ، قم ، مجمع ذخائر اسلامی .

۳۳. نوائی، عبدالحسین. ۱۳۷۰، *ایران و جهان*، ج ۳، تهران، هما.
۳۴. نیری، حمید. ۱۳۶۹، *زندگانی مستوفی الممالک*، تهران، وحید.
۳۵. هدایت، مهدیقلی. ۱۳۴۴، *خاطرات و خطرات، گوشه‌ی از...*، تهران، زوار.

